

دکتر دیو متیوسون، مکاشفه، سخنرانی ۲۹، مکاشفه ۲۱، عروس جدید اورشلیم، ادامه

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر دیو متیوسون هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این سخنرانی ۲۹ در مورد مکاشفه عروس، اورشلیم جدید، ادامه دارد، ۲۱.

بنابراین، ما به اورشلیم جدید به عنوان بخشی از بخش پایانی و اوج رؤیای یوحنا نگاه کرده‌ایم.

و من پیشنهاد دادم که یک راه برای بررسی این موضوع، در واقع توجه به دو نکته است. اول از همه، مهم است که بدانیم یوحنا، با وجود توصیف دقیق شهر، به نظر من، آن را در درجه اول به عنوان نمادی برای خود مردم می‌بیند، و نه اینکه یک شهر یا شهرهای فیزیکی واقعی در خلقت جدید وجود نخواهد داشت. این هدف یا نکته یوحنا نیست.

به نظر می‌رسد او مانند دیگر نویسندگان عهد جدید، از تصاویر ساختمان یا معبد برای اشاره به خود مردم استفاده می‌کند، و من فکر می‌کنم این کاری است که یوحنا در اینجا انجام می‌دهد. نکته دوم، یکی از راه‌های تقسیم‌بندی فصل ۲۱ است که از آیه ۹ شروع می‌شود. به نظر می‌رسد یوحنا ابتدا ویژگی‌های معماری شهر، مانند ساختار و بخش‌های مختلف آن تا پایه‌ها و دروازه‌ها، و سپس ابعاد آن را نیز توصیف می‌کند. سپس با شروع از آیه ۲۲ و پایان دادن به آیه ۲۱، خواهیم دید که یوحنا بر اینکه چه کسی در اورشلیم جدید حضور دارد یا چه کسی در آن ساکن است، تمرکز می‌کند.

به یک معنا، او از قبل به ما می‌گوید که قوم خدا سنگ‌های بنا هستند و معبد را تشکیل می‌دهند. به طور خاص‌تر، یوحنا با شروع آیه ۲۲ به ما خواهد گفت که چه کسی در معبد اورشلیم جدید ساکن است. ما قبلاً نیز اشاره کردیم که به نظر می‌رسد یوحنا تعدادی تصویر را با هم ادغام می‌کند تا به طور نمادین قوم آخرالزمانی، نهایی و به کمال رسیده خدا را به تصویر بکشد.

یکی از آنها زبان عروس است؛ دیگری زبان شهر است، اما همچنین زبان معبد. و در حال حاضر، و ما این را با جزئیات بیشتر در آماده‌سازی برای چیزی که در آیات ۱ تا ۵ باب ۲۲ واضح‌تر می‌شود، خواهیم دید، یوحنا همچنین خلقت جدید و معبد اورشلیم جدید را به عنوان باغ عدن، بازگشت به بهشت یا بازسازی و تجدید بهشت از فصل‌های ۱ و ۲ پیدایش به تصویر می‌کشد. اما برای بازگشت به چند ویژگی در مورد اورشلیم جدید، تا آنجا که به ترکیب آن مربوط می‌شود، اندازه شهر است که بار دیگر از حزقیال و احتمالاً زکریا ۲ نیز می‌آید. زیرا در زکریا ۲، همانطور که قبلاً گفتیم، شهر اندازه‌گیری می‌شود، در حالی که در حزقیال ۴۰ تا ۴۸، که مدل اصلی مورد استفاده یوحنا است، خود معبد اندازه‌گیری می‌شود.

اما نکته‌ی مورد نظر یوحنا همین است. او می‌خواهد شهر را به عنوان یک معبد به تصویر بکشد و نه یک معبد جداگانه در آن، همانطور که در ادامه خواهیم دید. اما یوحنا از تصویرسازی حزقیال برای سنجش استفاده می‌کند.

در فصل ۱۱ و دو آیه اول دیدیم که یوحنا از حزقیال ۴۰ تا ۴۸ برای توصیف اندازه‌گیری معبدی که احتمالاً آنجا نیز وجود داشته، استفاده کرده است؛ معبد به معنای قوم خدا بود که هم حفظ و هم محافظت می‌شدند، اما بخشی از معبد اندازه‌گیری نشده و به غیریهودیان واگذار می‌شد، که نشان می‌دهد کلیسا همچنان از آزار و اذیت رنج می‌برد. اکنون یوحنا معبد اندازه‌گیری شده را نیز می‌بیند و سوال این است که اندازه‌گیری در اینجا به چه معناست؟ احتمالاً دو ایده وجود دارد. یکی از آنها این است که، و این در فصل

نیز صادق بود، اندازه‌گیری در آنجا به معنای حفاظت و نگهداری بود، و احتمالاً در اینجا نیز همینطور ۱۱ است.

اما لازم نیست که حفاظت به معنای محافظت در برابر دشمنان یا چیزی شبیه به آن باشد، بلکه صرفاً به صورت نمادین حفاظت ابدی و امنیت ابدی قوم خدا را در خلقت جدید به تصویر می‌کشد. دوم، به نظر من، ویژگی دیگر اندازه‌گیری، نشان دادن وسعت و بزرگی مردم این شهر، بزرگی خود قوم به کمال رسیده خدا است. بنابراین، اندازه‌گیری به معنای به تصویر کشیدن یک طرح معماری نیست که به نوعی باید یک شهر واقعی را تصور یا تصور کنیم و سپس بتوانیم حدس بزنیم که چند نفر ممکن است در آنجا باشند و چند نفر ممکن است واقعاً در آینده در اورشلیم جدید زندگی کنند.

خیر، این اندازه‌ها به صورت نمادین به معنای به تصویر کشیدن امنیت قوم خدا برای ابدیت و همچنین بزرگی و وسعت قوم خدا در آخرالزمان است که وارد خلقت جدید می‌شوند. در کنار این، به ابعاد اورشلیم جدید توجه کنید، که بار دیگر، به نظر من، به معنای طرح معماری تحت‌اللفظی از آنچه قرار است این شهر به نظر برسد، نیست. ما قبلاً پیشنهاد کرده‌ایم که این شهر احتمالاً نمادی از قوم خدا است.

در آیات ۹ و ۱۰، یوحنا شنید که قرار است عروس اورشلیم را ببیند، آنچه او دید، و آنچه در اینجا نشان داده و به عنوان یک شهر توصیف کرده است. بنابراین، این شهر نماد قوم خداست. این موضوع با اندازه‌های شهر بیشتر تأیید می‌شود.

توجه کنید که تمام اندازه‌هایی که اینجا می‌خوانید، خود شهر، عرض و طول و عرض آن، که گفتیم به قدس الاقداس اشاره دارد، بنابراین کل شهر به شکل مکعب غول‌پیکری است، قدس الاقداس. شکل معبد و سایر ویژگی‌های حزقیال در فصل‌های ۴۰ تا ۴۸، رؤیای حزقیال از معبد آخرالزمان، مربع است. اما حالا اندازه‌های یوحنا نشان می‌دهد که آنها اول از همه ۱۲۰۰۰ استادی هستند، بنابراین طول و عرض آن ۱۲۰۰۰ استادی است. است و سپس دیوار ۱۴۴ ذراع است.

مشخص نیست که آیا این ارتفاع دیوار است یا خیر. اکثر ترجمه‌ها ضخامت دیوار را ترجمه می‌کنند. در هر صورت، خواهیم دید که اگر سعی کنید از نظر بصری آن را درک کنید، جالب است که به نظر می‌رسد دیوار با اندازه شهر تناسب ندارد.

اما چیزی که فعلاً می‌خواهم روی آن تمرکز کنم اعداد است. توجه داشته باشید که هر دوی این اعداد، تنها عددی که در متن ذکر شده‌اند، مضربی از ۱۲ هستند. بنابراین عدد اول، ۱۲۰۰۰، به سادگی حاصل ضرب در ۱۰۰۰ است، یعنی ۱۰۰۰ یک عدد گرد بزرگ است، حالا ضرب در ۱۲ می‌شود ۱۲۰۰۰، و ۱۲ نمادی ۱۲ از خود قوم خدا، ۱۲ قبیله اسرائیل، ۱۲ حواری است.

بنابراین ۱۲۰۰۰ به عبارت دیگر، بیانگر بزرگی و تعداد کامل قوم خدا در کمال آخرالزمانی است. در اینجا قوم کامل خدا با نماد عدد ۱۲ ضربدر ۱۰۰۰ نشان داده شده‌اند که عدد بزرگی را به ارمغان می‌آورد. اما حتی ۱۴۴ ذراع، چه ضخامت دیوار باشد چه ارتفاع آن، ۱۴۴ حاصل ضرب ۱۲ در ۱۲ است.

بنابراین نویسنده با عدد ۱۲ کار می‌کند، نه برای اشاره به برخی از ابعاد معماری دقیقاً شبیه به آنچه شهر خواهد بود، بلکه برای اشاره به عدد ۱۲ که نشان‌دهنده قوم خداست. حال او با این عدد کار می‌کند تا قوم خدا را که در امنیت و کمال هستند، با تمام شکوه و عظمتشان که اکنون وارد خلقت جدید می‌شوند، نشان دهد. و ضمناً، به اندازه‌ها بر حسب استادیا و ذراع نیز توجه کنید.

یک استادیوم تقریباً ۲۰۰ یارد یا بیشتر بود. و بنابراین شهر از نظر بصری یا حتی به معنای واقعی کلمه، تقریباً مایل ارتفاع و عرض و غیره خواهد داشت. همچنین، یک ذراع واحد اندازه‌گیری است که در حزقیال ۱۵۰۰ تا ۴۸ می‌بینید. واحد اندازه‌گیری مورد استفاده برای معبد حدود ۱۸ تا ۲۰ اینچ طول داشت ۴۰.

بنابراین نویسنده صرفاً از اندازه‌گیری‌های رایج زمان خود استفاده می‌کند. اما اندازه عظیم شهر، که تقریباً مایل ارتفاع و عرض و طول و غیره دارد، به نظر من، بار دیگر ماهیت نمادین این رؤیا را نشان می‌دهد. ۱۵۰۰ که نویسنده یک شهر واقعی را تصور نمی‌کند، بلکه قوم کامل و به کمال رسیده خدا را در نظر دارد که اکنون وارد خلقت جدید می‌شوند. و این با ابعاد عظیم شهر، و همچنین عدد ۱۲، نمادین شده است.

و این واقعیت که در باب ۹، او عروس، که همان مردم هستند، را با خود شهر یکی می‌داند. بنابراین می‌توان گفت که کل شهر، و سپس کل مردم شهر، معبدی مقدس است که خدا در آن ساکن است. یوحنا حزقیال تا ۴۷، به ویژه باب ۴۸ در حزقیال را در نظر گرفته است؛ حزقیال آنها را می‌بیند، اما در باب‌های ۴۰ تا ۴۰، روایای او معطوف به معبد بازسازی‌شده آخرالزمان است، ۴۷.

حال، یوحنا تمام آن تصاویر معبد را می‌گیرد و آن را به کل شهر اطلاق می‌کند تا نشان دهد که شهر یک معبد مقدس است که خدا در آن ساکن است. حتی در حزقیال ۴۰ تا ۴۸، و همچنین در داستان خروج می‌توان به روش دیگری به این موضوع نگاه کرد، هدف اصلی خدا از بیرون آوردن قومش از مصر از طریق دریای سرخ، از طریق بیابان، این بود که بتواند با آنها در یک خیمه و در نهایت یک معبد ساکن شود. بنابراین کل ایده بیرون آوردن آنها از مصر این است که او خدای آنها باشد، آنها قوم او باشند و او در میان آنها در یک خیمه ساکن شود.

بنابراین اکنون می‌بینیم که هدف خروج سرانجام با سکونت خدا در قوم معبدش در مکاشفه ۲۱ و ۲۲ محقق شد. یکی دیگر از ویژگی‌هایی که به طور خلاصه به آن اشاره کردیم این واقعیت است که کل شهر از طلا ساخته شده است، و حتی میله اندازه‌گیری برای اندازه‌گیری آن نیز از طلا ساخته شده است، که برای اندازه‌گیری شهری که عمدتاً از طلا ساخته شده است، مناسب است. احتمالاً دو ایده در پشت این موضوع نهفته است.

فکر می‌کنم یکی از آنها واضح است، دیگری شاید کمی ظریف‌تر، اگرچه جاهای دیگر در آیات ۲۱ و ۲۲ این ارتباط را روشن‌تر می‌کنند، به خصوص آیات ۱ تا ۵ از باب ۲۲. و این، اول از همه، به نظر من، اشاره واضح این است که با به تصویر کشیدن شهر به صورت طلا، کل شهر از طلا ساخته شده است؛ نویسنده آن را به عنوان یک معبد یا خیمه از عهد عتیق به تصویر می‌کشد. یعنی وقتی به خروج برمی‌گردید و شرح ساخت خیمه را می‌خوانید، به اول پادشاهان ۵ تا ۷ بروید و شرح ساخت معبد سلیمان را بخوانید. طلا فلز مهمی بود که در ساخت معبد استفاده می‌شد. همه چیز از طلا ساخته شده بود یا همه چیز با طلا پوشانده شده بود.

بنابراین، با به تصویر کشیدن معبد به شکل طلا، بار دیگر، این یک ویژگی معماری واقعی نیست. نویسنده می‌خواهد اورشلیم جدید را به عنوان یک معبد، یک فضای مقدس و یک خانه مقدس خدا با قومش به تصویر بکشد. اما علاوه بر این، من، به طور ظریف‌تری، طلای اینجا ممکن است یادآور طلایی باشد که در باغ عدن یافت شد.

اگر به فصل دوم سفر پیدایش برگردید، و اتفاقاً چند متن دیگر، متون یهودی دیگر و متون آخرالزمانی وجود دارد که این ارتباط را بین طلا و باغ عدن برقرار می‌کنند. اما در فصل دوم، جایی که توصیفی از باغ عدن می‌یابیم، با آیه ۸ شروع می‌کنم. حال، خداوند متعال باغی را در شرق، در عدن، کاشت و در آنجا انسانی را که آفریده بود، قرار داد. و خداوند متعال انواع درختان را از زمین رویاند، درختانی که چشم‌نواز و برای غذا خوب بودند.

در وسط باغ، درخت حیات و درخت شناخت خیر و شر قرار داشتند. کمی بعد به آن متن برمی گردیم. رودخانه‌ای از عدن جاری بود که باغ را آبیاری می کرد.

و ما آن تصویر را در فصل ۲۲ مکاشفه نیز خواهیم دید. از آنجا، به چهار سرچشمه تقسیم شد. نام اولین سرچشمه فیشون است.

این رود از سراسر سرزمین حویله، جایی که طلا وجود دارد، می گذرد. و توجه کنید که طلای آن سرزمین مرغوب است. رزین معطر و عقیق نیز در آنجا یافت می شود.

بنابراین، حویله، در ارتباط با رودخانه‌ای که از باغ عدن بیرون می آید، اکنون با طلا و سایر جواهرات گرانبها مرتبط است. بنابراین، در یک سطح، هم جواهرات گرانبها و هم طلا یکی از راه‌های ارائه یا به تصویر کشیدن معبد شهر توسط یوحنا به عنوان عدن بازسازی شده و همچنین باغ عدن است. و این موضوع با جزئیات بیشتر و در واقع کمی بیشتر در بخش بعدی توضیح داده خواهد شد.

اما در آیات ۲۲ تا ۱ تا ۵، ارتباط با باغ عدن غیرقابل انکار است. اما بخش بعدی که می خواهیم به آن بپردازم بخش پایانی توصیف ساختار شهر، ساخت شهر، ویژگی‌ها و ابعاد آن، در آیات ۱۹ تا ۲۰ یافت می شود. در واقع، در این مرحله، خواندن آیه ۱۸ را متوقف کردیم.

بنابراین، می خواهیم آیه ۱۹ را شروع کنم و تا انتهای فصل ۲۱ بخوانم. بنابراین، با شروع از آیه ۱۹، پایه‌های دیوارهای شهر، که در آیه ۱۴ به آنها اشاره شد، پایه‌های دیوارهای شهر با انواع سنگ‌های قیمتی تزئین شده بودند. اولین پایه از یشم، دومین یاقوت کبود، سومین یمانی، چهارمین زمرد، پنجمین عقیق، ششمین عقیق جگری، هفتمین عقیق زبرجد، هشتمین عقیق بشکه‌ای، نهمین طوبا، دهمین عقیق سبز، یازدهمین عقیق کبود و دوازدهمین عقیق ارغوانی بود.

دوازده دروازه، دوازده مروارید بودند، هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. جایگاه بزرگ خیابان شهر، از طلای ناب، مانند شیشه شفاف بود. من معبدی در شهر ندیدم، زیرا خداوند، خدای قادر مطلق و بره معبد آن هستند.

این شهر نیازی به خورشید یا ماه ندارد که بر آن بتابد، زیرا جلال خداوند آن را روشن می کند و بره چراغ آن است. ملت‌ها در نور آن راه خواهند رفت و پادشاهان زمین جلال خود را به آن خواهند آورد. دروازه‌های آن هرگز روزی بسته نخواهد شد، زیرا شبی در آنجا نخواهد بود.

جلال و افتخار ملت‌ها به آن آورده خواهد شد. هیچ چیز ناپاک و هیچ کس که مرتکب عمل شرم آور یا فریبکارانه شود، هرگز وارد آن نخواهد شد، مگر کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است. اکنون در اینجا سنگ‌های بنا شمرده، توصیف و با جزئیات مشخص شده‌اند.

ما در آیه ۱۴ با پایه‌ها آشنا شدیم، جایی که آنها با دوازده رسول یکی دانسته شدند. اکنون، پایه‌ها و رسولان با دوازده سنگ بیشتر شناخته می شوند. بنابراین من اینطور برداشت می کنم که در درجه اول سنگ‌ها نمایانگر رسولان یا نمادی از رسولانی هستند که سنگ بستر یا پایه اورشلیم جدید را تشکیل دادند، که دوباره نمادی از این است که این قوم کامل خدا هستند که بر روی رسولان بره عیسی مسیح ساخته شده‌اند.

این شهری است که حول محور شخص عیسی مسیح می‌چرخد، شهری چندملیتی که بر اساس حواریون بره که همان کلیسای عیسی مسیح است، ساخته شده است. حال سوال این است که چرا یوحنا تا این حد به توصیف حواریون پایه می‌پردازد؟ چرا او تا این حد به برشمردن سنگ‌هایی که به دوازده پایه تعلق دارند یا آنها را تشکیل می‌دهند، می‌پردازد؟ این دوازده سنگ چه چیزی را نشان می‌دهند یا به چه چیزی اشاره می‌کنند؟ و من به شما می‌گویم که تعداد انگشت‌شماری ایده‌ی محتمل وجود دارد و واقعاً نیازی نیست فکر کنید که یوحنا فقط یکی از این ایده‌ها را مد نظر دارد. این امکان وجود دارد، و من فکر می‌کنم بسیار محتمل است که یوحنا از تصویری استفاده می‌کند که با بیش از یک ایده‌ی همراه خود طنین‌انداز بوده است. خواهیم دید که یوحنا از تصویری استفاده می‌کند که در عهد عتیق و سایر ادبیات یهودی و همچنین ادبیات آخرازمایی تداعی‌های متعددی را به همراه دارد.

اول از همه، به نظر من واضح‌ترین دلیل این است که سنگ‌ها صرفاً زیبایی شهر را نشان می‌دهند. آن را به عنوان مکانی باشکوه و پاک به تصویر می‌کشند.

آن را به عنوان مکانی گران بها، چیزی گرانبها و ارزشمند به تصویر می‌کشد. آن را به عنوان مکانی که جلال خدا را منعکس می‌کند، به تصویر می‌کشد. توجه کنید که سنگ اول، یشم است.

این سنگ‌ها صرفاً در یک سطح و در سطحی نسبتاً واضح، صرفاً برای به تصویر کشیدن زیبایی شهر و شکوه آن به عنوان مکانی که خدا در آن ساکن است، در نظر گرفته شده‌اند. این منعکس کننده جلال خداست دومین کارکرد این دوازده سنگ، و همچنین برخی دیگر از تصاویر سنگی که در چند آیه قبل دیدیم، و همچنین طلا، این است که سنگ‌ها به وضوح برای برجسته کردن بیشتر تضاد بین اورشلیم و بابل عمل می‌کنند.

یعنی بابل جایی بود که توصیف شده بود؛ فاحشه بابل در فصل ۱۷، آیه ۳ به عنوان کسی توصیف شده است که لباس خود را که از طلا و نقره و انواع سنگ‌های قیمتی بود، آراسته است. اکنون، اورشلیم جدید را می‌بینید که با سنگ‌ها، جواهرات قیمتی و طلا نیز آراسته شده است تا تضاد کاملی را نشان دهد. این احتمالاً با فصل ۱۸ و آیه ۱۲ نیز در تضاد است که در آن طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی بخشی از محموله‌هایی بودند که روم برای آنها ارزش قائل بود و وارد می‌کرد.

بنابراین، تضاد این خواهد بود که آنچه روم برای استفاده و خودخواهی خود مورد سوءاستفاده و انحراف قرار داد، اکنون اورشلیم جدید به عنوان نمادی یا بازتابی از جلال خدا ارائه می‌شود. برای اینکه بار دیگر نشان دهم، فکر می‌کنم اورشلیم جدید جبران هر چیزی را می‌کند که قوم خدا به دلیل عدم مشارکت در اقتصاد روم و عدم مشارکت در تجمل روم قربانی کردند. با صرف نظر از این نکته، حتی تا حد رنج، به یاد داشته باشید که دو کلیسای اسمیرنا و فیلادلفیا که ارزیابی مثبتی دریافت می‌کنند، فقیر هستند و از دست روم رنج می‌برند. آنها هیچ شهرتی ندارند.

حالا، فکر می‌کنم جواهرات، در یک سطح اینجا در اورشلیم جدید، همان جواهراتی که در رؤیای فاحشه بابل ظاهر شدند، اکنون اینجا ظاهر می‌شوند تا نشان دهند که این [موضوع] بسیار فراتر از هر چیزی است که مقدسین با امتناع از شرکت در تجمل رومی و امتناع از شرکت در اعمال بت‌پرستانه و بی‌خدای آنها و تجارتشان قربانی می‌کنند و آن را جبران می‌کند. تداعی سوم، تداعی‌ای است که قبلاً دیده‌ایم، و آن اشعیا فصل ۵۴، آیات ۱۱ و ۱۲ است که بازسازی اورشلیم، یک اورشلیم جدید را به تصویر می‌کشد. از کلمه اورشلیم جدید استفاده نمی‌کند، اما بازسازی اورشلیم جدید را در آینده از نظر جواهرات گرانبها به تصویر می‌کشد که در آن بخش‌های مختلف اورشلیم، دروازه‌ها، پایه‌ها را مرتبط می‌کند و پایه‌ها را با یک جواهر خاص مرتبط می‌کند.

به تصویر کشیدن اورشلیم جدید به عنوان ترکیبی از تمام این سنگ‌های قیمتی، راه دیگری است که یوحنا به آن اشاره می‌کند و می‌گوید این، تحقق بازسازی آخرالزمانی اورشلیم جدید است که در انبیای عهد عتیق پیش‌بینی شده است. بنابراین، سنگ‌ها نشان‌دهنده بازسازی آخرالزمانی هستند. چهارمین کارکردی که به نظر من به اندازه بقیه مهم است، این است که این سنگ‌ها، شهر را به عنوان یک معبد و قوم خدا را به عنوان کاهنانی که در معبد خدمت می‌کنند، بیشتر برجسته می‌کنند.

و دلیلش این است که به نظر من، سنگ‌های اینجا آشکارا نمایانگر سنگ هستند، ۱۲ سنگ روی سینه‌بند کاهن اعظم. و بنابراین این موضوع معبد را ادامه می‌دهد. اورشلیم جدید را به عنوان یک معبد و قوم خدا را به عنوان کاهنانی که در معبد خدمت می‌کنند، بیشتر برجسته می‌کنند.

اگر به فصل ۲۸ کتاب خروج و آیات ۱۵ تا ۲۱ مراجعه کنید، توضیحی از سینه‌بندی که قرار بود کاهن اعظم در خیمه بپوشد، خواهید یافت. هر یک از ۱۲ سنگ قرار بود نمایانگر ۱۲ قبیله اسرائیل باشد. جالب، اینجاست که در اینجا، آنها نمایانگر ۱۲ رسول هستند، نه به این دلیل که رسولان اسرائیل را قرار داده‌اند بلکه به این دلیل که نویسنده دوباره می‌خواهد تأکید کند که نه تنها اسرائیل، بلکه اکنون همه ملت‌ها به همراه اسرائیل که حول محور عیسی مسیح به عنوان قوم جدید خدا متمرکز شده‌اند، گنجانده شده‌اند.

بنابراین، سنگ‌های موجود در سینه‌پوش، چون با پایه و اساس مرتبط هستند، دیدیم که پایه و اساس با رسولان مرتبط بود. بنابراین، این به معنای فراموش کردن قبایل اسرائیل توسط رسولان نیست. نویسنده می‌خواهد روشن کند که کلیسا که بر اساس رسولان در عهد جدید بنا شده است، یک جامعه چند ملیتی و چند فرهنگی است که از افرادی از هر قبیله، زبان و زبانی تشکیل شده است.

اما خروج ۲۸ و سنگ‌های روی سینه‌بند کاهن اعظم در نهایت پشت این موضوع قرار دارند. این سنگ‌ها نمایانگر هر یک از ۱۲ قبیله هستند و اکنون نمایانگر عضو بنیادی، یعنی رسولان کلیسای عیسی مسیح هستند که از یهودی و غیریهودی به یک قوم جدید خدا تبدیل شده‌اند. همچنین توجه داشته باشید که طبق این متن، طبق حزقیال یا خروج ۲۸، سینه‌بند به شکل مربع بود که شکل خود شهر است.

اورشلیم جدید قبلاً در رؤیای یوحنا به عنوان یک مربع توصیف شده بود. بنابراین، تمام شهر و قوم خدا همگی به عنوان کاهنانی عمل می‌کنند که خدا را می‌پرستند. اما می‌خواهم توجه شما را به متن جالب دیگری جلب کنم که سنگ‌ها را نیز به هم پیوند می‌دهد.

و این می‌تواند یک ویژگی اضافی باشد. من آن را زیر زره سینه کاهن اعظم بررسی خواهم کرد، اما این می‌تواند یک معنای اضافی یا یک ارتباط اضافی بین سنگ‌ها باشد. و در فصل ۲۸ حزقیال، در پیشگویی‌های حزقیال در مورد صور، شهر صور که دیده‌ایم یوحنا در جاهای دیگر از آن برای انتقاد از اقتصاد روم و تجارت خودخواهانه آن و عطش آن برای تجمل و ثروت استفاده کرده است.

حالا در فصل ۲۸، از آیه ۱۲ شروع می‌کنیم. راستش را بخواهید، من با آیه ۱۳ شروع می‌کنم. به نظر می‌رسد نویسنده دارد وضعیت صور را با وضعیت سقوط آدم در پیدایش فصل‌های اول، دوم و سوم مقایسه می‌کند.

توجه کنید که او در آیه ۱۳ چگونه توصیف می‌کند، شما در عدن، باغ خدا بودید، هر سنگ قیمتی شما را زینت می‌داد. یاقوت، یاقوت زرد، زمرد، زبرجد، عقیق، یشم، یاقوت کبود، فیروزه و بریل. زینت‌ها و تزئینات شما از طلا بود.

در روزی که تو آفریده شدی، آنها آماده شدند. تو به عنوان کروی نگهبان مسح شدی، زیرا من تو را چنین مقدر کردم. تو بر کوه مقدس خدا بودی.

شما در میان سنگ‌های آتشین قدم زدید. بنابراین چیزی که می‌خواهم به آن توجه کنید این است که آدم در اینجا به عنوان کاهنی در باغ به تصویر کشیده شده است که ۱۲ سنگ را روی سینه‌بند کاهن اعظم به سینه بسته است. حال، به خصوص وقتی متن عبری و متن یونانی را با هم مقایسه می‌کنید، مسائلی مربوط به اینکه دقیقاً چه هستند، وجود دارد. دقیقاً مشخص نیست که همه این سنگ‌ها چه هستند.

فکر می‌کنم متون، ترجمه‌های انگلیسی معقولی از آنها ارائه می‌دهند، اما من علاقه‌ای به جزئیات دقیق این سنگ‌ها و آنچه نویسنده در مورد سنگ‌هایی که مردم از آنها آگاه بوده‌اند، تصور می‌کرده است، ندارم. من بیشتر به ارتباطات کلی علاقه‌مندم، و نکته جالب اینجاست که سنگ‌های سینه‌بند کاهن اعظم با آدم و باغ عدن مرتبط هستند. و از آنجایی که حزقیال ۲۷ و ۲۸ قبلاً نقشی ایفا کرده‌اند، و همچنین کل کتاب حزقیال، الگوی برای رؤیای یوحنا در سراسر مکاشفه ارائه می‌دهد، جایی که او تقریباً به ترتیب از آن پیروی می‌کند بسیار محتمل است که یوحنا نه تنها خروج ۲۸ را ترسیم می‌کند، بلکه حزقیال ۲۸ را نیز در ذهن دارد که در این صورت سنگ‌ها را هم با آدم و هم با باغ عدن مرتبط می‌کند.

در واقع، متون دیگر، به ویژه متون آخرالزمانی، باغ عدن را به عنوان معبدی به تصویر می‌کشند که در آن جلال خدا، آدم به عنوان کاهن عمل می‌کرد و جلال خدا باغ را پر می‌کرد. یک متن جالب از کتاب دیگری است که نام خنوخ به آن پیوسته است و خنوخ سوم نامیده می‌شود. این کتاب خنوخ سوم، فصل ۵ است که از آیه ۱ شروع می‌شود. از روزی که ذات مقدس، متبرک باد، اولین انسان را از باغ تبعید کرد، شکینا بر روی یک کروی در زیر درخت زندگی ساکن شد. فرشتگان خدمتگزار، دسته دسته و در دسته‌ها و گروه‌هایی از آسمان به زمین می‌آمدند تا اراده او را بر روی تمام زمین اجرا کنند.

اولین انسان در نسل خود در دروازه باغ عدن ساکن بود تا بتواند به تصویر درخشان شکینا یا درخشش شکینا که از یک سر جهان تا سر دیگر آن می‌تابید، خیره شود. من همین‌جا متوقف می‌شوم، اما در این متن و متون دیگر، باغ عدن به عنوان معبدی به تصویر کشیده شده است که در آن جلال و حضور خدا ساکن است، همانطور که در خیمه معبد نیز چنین بود. به نظر من متون دیگر روشن می‌کنند که آدم به عنوان یک کاهن عمل می‌کرد.

مطمئناً، حزقیال ۲۸، ارتباطات کاهنی آدم را نشان می‌دهد، کسی که در باغ عدن زره می‌پوشد و زره کاهن اعظم را می‌پوشد و به عنوان کاهن در باغ عدن عمل می‌کند. در واقع، جالب اینجاست که اگر به خواندن آن علاقه‌مند هستید، یک کتاب به نام شبه‌فیلو وجود دارد، اما من از آن نمی‌خوانم. اما در شبه‌فیلو، یک روایت می‌گوید که سنگ‌های روی زره در واقع از باغ عدن گرفته شده‌اند و سپس در نهایت در کشتی قرار می‌گیرند تا زمان آخر که آشکار می‌شوند.

و بنابراین، یک بار دیگر، به ارتباط سنگ‌ها با باغ عدن، و همچنین پیامدهای آخرالزمانی که پنهان هستند و در آینده آشکار خواهند شد، توجه کنید. اکنون، سنگ‌ها سرانجام در رؤیای یوحنا آشکار می‌شوند. متن جالب دیگری که باید توجه شما را به خارج از خود کتاب مقدس جلب کند، متنی که قبلاً به آن توجه کردیم، تفسیر اشعیا در طومارهای دریای مرده از جامعه قمران، یکی از متون قمران، است.

و در یکی از تفاسیر اشعیا، به طرز جالبی، و همانطور که گفتیم در تفسیر اشعیا بر اشعیا ۵۴، نویسنده آن تفسیر از قمران، به توصیف اورشلیم بازسازی شده، دروازه‌ها، دیوارها و پایه‌ها می‌پردازد و آنها را با سنگ‌ها برابر می‌داند، گویی در جامعه خود توجیهی برای تأسیس جامعه‌اش می‌بیند، پیش‌بینی نبوی از آن در اشعیا

و بنابراین، آنچه جالب دیدیم این است که نویسنده تفسیر اشعیا ۵۴ در متن قومران، پایه و سایر ۵۴. سنگ‌ها را با اعضای بنیانگذار جامعه برابر می‌داند.

جالب اینجاست که یکی از سنگ‌های اشعیا ۵۴ و یکی از گروه‌ها نیز با اوریم و تمیم مرتبط است، که دو سنگ روی سینه‌بند کاهن اعظم بودند. و بنابراین، شما در متن قمران نمونه‌ای از اشعیا ۵۴ و مرتبط کردن آن با سنگ‌های روی سینه‌بند کاهن اعظم دارید، که دقیقاً همان کاری است که یوحنا انجام می‌دهد. اشعیا پایه‌های سنگ‌ها را به تصویر می‌کشد، که متن اصلی است که یوحنا برای به تصویر کشیدن اورشلیم ۵۴ جدید از نظر سنگ‌ها استفاده می‌کند.

حال، در اقدامی مشابه که نویسنده متن قمران انجام داد، یوحنا نیز، نمی‌گوییم که او آن را خوانده است، اما با انجام کاری مشابه، یوحنا سنگ‌های روی سینه‌پوش را با یکی از ویژگی‌های اشعیا ۵۴ با سنگ‌های پایه از اشعیا ۵۴ مرتبط می‌کند. بنابراین، اورشلیم جدید با مرتبط کردن آن با سنگ‌های سینه‌پوش، که با اشعیا ۵۴ مرتبط بوده‌اند، و سنگ‌هایی که اورشلیم جدید را تشکیل می‌دهند، به عنوان یک معبد به تصویر کشیده می‌شود، که باز هم، یوحنا به صورت استعاری به خود مردم اشاره کرده است. به طوری که در نهایت، او اورشلیم جدید را به عنوان محل سکونت خدا می‌بیند، جایی که قوم خدا کاهنانی هستند که اکنون در معبد جدید، اورشلیم، در خلقت جدید، خدا را عبادت و خدمت می‌کنند.

پنجمین تداعی، علاوه بر تصویر معبد و تصویر باغ عدن، این است که ما باید این سنگ‌ها را نیز به عنوان بخشی از زینت عروس درک کنیم. یعنی، باید این‌ها را به عنوان بخشی از تصویر عروسی که یوحنا برای به تصویر کشیدن قوم خدا استفاده می‌کند، در نظر بگیریم. قبلاً در فصل ۲۱ و آیه ۲ دیدیم که یوحنا با الهام از زبان عهد عتیق، اورشلیم جدید را می‌بیند که از آسمان بیرون می‌آید و به عنوان عروس برای شوهرش آراسته شده است.

بنابراین اکنون، این جواهرات، این سنگ‌های قیمتی که پایه‌ها را تشکیل می‌دهند، می‌توانند به عنوان بخشی از زینت عروس نیز دیده شوند، جایی که اکنون او به عنوان عروس در تمام جلال آخرالزمانی خود آماده شده و به شوهرش، که عیسی مسیح است، تقدیم می‌شود. بنابراین به شما پیشنهاد می‌کنم که تداعی‌های متعدد، که با شروع به سادگی نشان دادن زیبایی شهر، شکوه شهر به عنوان مکانی که منعکس کننده جلال خداست در تضاد با روم بابل است، آنچه را که ممکن است آنها با امتناع از شرکت در آن به دست روم بابل قربانی کرده باشند، جبران می‌کند، این نشان دهنده احیای آخرالزمانی است زیرا سنگ‌ها با اورشلیم بازسازی شده مرتبط هستند، وجود سنگ‌ها در اینجا نشان دهنده احیای آخرالزمانی است، این نشان دهنده ماهیت کاهنی قوم خدا، ماهیت معبدی شهر به عنوان محل سکونت خداست که در آن همه اکنون سینه‌بند کاهن اعظم را می‌پوشند و به عنوان کاهنانی عمل می‌کنند که به خدا خدمت و پرستش می‌کنند، و همراه با آن تداعی‌های باغ عدن و بهشت را به همراه دارند، و در نهایت، این بخشی از زینت عروس است. یک ویژگی جالب دیگر در این فصل، ببخشید، برگردیم به شماره چهار، ارتباط کاهنان با زره سینه، جالب است که درست قبل و بعد از آیه ۱۸ و آیه ۲۱، در پرانتز، توصیف سنگ‌های قیمتی، به طلا به عنوان آرایش شهر اشاره می‌کند که بار دیگر منعکس کننده توصیف زره سینه کاهن اعظم در خروج ۲۸ و جاهای دیگر است که آنها در طلا قرار گرفته‌اند، و بنابراین شاید ارتباط دیگری با تصویر زره سینه داشته باشد.

حال، قبل از اینکه به بررسی ساکنان آن، کسانی که در آن ساکن هستند و وارد آن می‌شوند، بپردازیم، یک ویژگی دیگر از شهر را بررسی می‌کنیم. اگرچه ما در حال حاضر ساکنان آن را از طریق ویژگی‌های معماری و ساختار شهر که به طور نمادین برای به تصویر کشیدن قوم خدا در نظر گرفته شده است، توصیف می‌کنیم، اما یکی دیگر از ویژگی‌ها، خیابان در آیه ۲۱ است. در بیشتر شهرهای یونانی-رومی، یک خیابان اصلی یا یک گذرگاه وجود داشته که تقریباً از مرکز شهر عبور می‌کرده و معمولاً تمام فعالیت‌ها و تجارت و چیزهایی از این قبیل در آنجا انجام می‌شده است. احتمالاً منظور یوحنا در اینجا از اشاره به خیابان ساخته شده از

طلا همین است و اینجاست که ما تصویر خیابان سنگفرش شده با طلا را می‌بینیم، اگرچه احتمالاً قرار نیست این را با آن کم‌اهمیتی که اغلب با آن برخورد می‌شود، در نظر بگیریم، باز هم طلا نمادی از این مکان به عنوان محل سکونت خدا است و خیابان صرفاً یک ویژگی مشترک هر شهری برای تجارت و آمد و شد است.

با این حال، این کلمه علاوه بر خیابان، یا شاید به عنوان جایگزینی برای آن، می‌تواند به مکانی وسیع یا میدانی اشاره کند که در یک شهر معمولی یونانی-رومی وجود داشته است. جالب است که به نظر می‌رسد چند ویژگی دیگر در اورشلیم جدید مکاشفه ۲۱ وجود دارد که منعکس کننده مفاهیم رایج در دوران منتهی به قرن اول و در طول آن است و منعکس کننده مفاهیم رایج از یک شهر ایده آل یونانی-رومی است. یکی از آنها خیابان یا گذرگاهی بود که از میان شهر عبور می‌کرد.

یکی دیگر شکل مربع و تقارن شهر بود که از ویژگی‌های یک شهر یونانی-رومی بود. یکی دیگر داشتن منبع آب خوب بود که در فصل ۲۲ با جریان رودخانه مشاهده می‌کنید. بنابراین این احتمال نیز وجود دارد که اگرچه یوحنا در درجه اول رویای خود را از متون عهد عتیق و حتی سایر متون آخرالزمانی یهودی می‌سازد، اما در عین حال، یوحنا در حال ساختن تصویری از شهری است که در عین حال شبیه شهر ایده آل یونانی-رومی نیز باشد.

و این منطقی است زیرا تمام کلیساهایی که او در فصل‌های دوم و سوم به آنها می‌پردازد، در شهرهای یونانی-رومی، در استان‌های آسیای صغیر و در استان‌های روم قرار دارند. حال، گویی یوحنا می‌خواهد بگوید که تحقق واقعی شهر ایده آل یونانی-رومی در هیچ شهری در روم یافت نمی‌شود، بلکه فقط در اورشلیم جدید همانطور که در متون نبوی عهد عتیق پیش‌بینی شده است، محقق خواهد شد. و بنابراین اورشلیم جدید یوحنا، تحقق چیزی است که عهد عتیق پیش‌بینی کرده بود، پیامبران عهد عتیق در یک معبد بازسازی شده اورشلیم پیش‌بینی کرده بودند.

در عین حال، ممکن است یوحنا آن را به عنوان تحقق آرمان‌هایی ببیند که مردم آن را متعلق به یک شهر ایده آل یونانی-رومی می‌دانستند. و اکنون شهر یوحنا، با این حال، از آن فراتر می‌رود. یوحنا می‌خواهد خوانندگانش امیدها و آرزوهای خود را نه در شهری که به آن تعلق دارند یا در شهر یونانی-رومی، قطعاً نه در روم، بلکه فقط در اورشلیم جدید رؤیای یوحنا بیابند.

حال، به آیات ۲۲ تا ۲۷ می‌پردازیم، جایی که با ساکنان شهر آشنا می‌شویم. قبلاً اشاره کردیم که در یک سطح، سنگ‌ها و خود شهر عروس هستند. بنابراین ما قبلاً به ساکنان شهر به عنوان قوم خدا به عنوان عروس بره که اکنون اورشلیم جدید را تشکیل می‌دهند، معرفی شده‌ایم.

اما در اینجا با سه اقامتگاه دیگر آشنا می‌شویم. دو تا از آنها واضح هستند و یکی از آنها خود خداست. دیگری بره است.

و مورد سوم، ملت‌ها هستند. اول از همه، آیه ۲۲ بسیار تکان‌دهنده است، حداقل برای اکثر افرادی که مثلاً با حزقیال ۴۰ تا ۴۸ آشنا هستند. اکثر افرادی که با متن آخرالزمانی، متن آخرالزمانی یهودی آشنا هستند، از آیه ۲۲، جایی که یوحنا می‌گوید، من هیچ معبدی ندیدم، مبهوت می‌شدند.

حالا، به نظر من می‌رسد که اگرچه به نظر نمی‌رسد یوحنا بر این موضوع تأکید کند، اما تقریباً مانند رؤیای حزقیال، که در اندازه‌گیری و رؤیای معبد به نوعی به سمت درون حرکت می‌کند، یوحنا نیز به نوعی به سمت درون حرکت می‌کند. بنابراین فکر می‌کنم تقریباً می‌توان دید که یوحنا اکنون در مرکز شهر است. او درون شهر است، در مرکز شهر، و می‌گوید، من هیچ معبدی ندیدم.

آنجا جایی است که انتظار دارید معبدی را درون شهر ببینید، چه یک شهر یونانی-رومی باشد و چه اورشلیم بازسازی شده، طبق حزقیال ۴۰ تا ۴۸ و دیگر متون آخرالزمانی یهودی. تقریباً تمام متون آخرالزمانی یهودی شامل یک معبد به عنوان بخشی از بازسازی اورشلیم و احیای قوم خدا هستند. حال، برخلاف آن، یوحنا می‌گوید، من معبدی ندیدم.

درست جایی که انتظار می‌رود او معبدی ببیند، یوحنا می‌گوید، من هیچ معبدی ندیدم. و دلیلش این است که نیازی به معبد نیست، زیرا اکنون خدا و بره معبد آن هستند. به عبارت دیگر، خدا و بره در میان مردم ساکن هستند و وجود یک معبد فیزیکی، یک معبد فیزیکی جداگانه، کاملاً غیرضروری است.

حال، از یک نظر، نادرست است که بگوییم اصلاً معبدی وجود نداشته است، زیرا کل اورشلیم جدید یک معبد است. یوحنا حزقیال ۴۰ تا ۴۷، زبان معبد، را گرفته و آن را به کل شهر اطلاق کرده است. بنابراین به یک معنا، یک معبد وجود دارد، اما کل شهر یک معبد است.

چیزی که یوحنا می‌گوید درون شهر است، هیچ معبد جداگانه‌ای وجود ندارد. چرا؟ چون خدا و بره معبد آن هستند. بنابراین، کل شهر یک معبد است، اما به این دلیل که خدا و بره معابد هستند.

خدا و بره در میان آنها ساکن هستند. دلیل این امر این است که همان چیزی که در وهله اول در طول تاریخ اسرائیل به معبد نیاز داشت، همان چیزی که به معبد نیاز داشت، اکنون از بین رفته است. گناه و شر به عنوان بخشی از خلقت اولیه، گناه و شری که مانع از تماس مستقیم بین خدا و بشریت می‌شد، گناه و شری که سکونت آشکار خدا را جدا از معبد غیرممکن می‌کرد، اکنون از بین رفته است.

به ویژه از فصل‌های ۱۹ و ۲۰، شاهد حذف تمام گناهان و تمام بدی‌ها در مجموعه‌ای گسترده از صحنه‌های داوری بوده‌ایم. اکنون که همه چیز، از جمله خلقت قدیم که توسط شر و گناه فاسد شده بود، حذف شده است و گناه و شر اکنون حذف شده‌اند، اکنون خدا می‌تواند مستقیماً با قوم خود ساکن شود. بنابراین، تصویر معبد برای کل شهر به کار می‌رود زیرا خدا و بره معبد آن هستند.

خدا و بره مستقیماً در میان قوم او ساکن هستند بدون نیاز به یک معبد فیزیکی، زیرا آن چیزهایی که در وهله اول به معبد نیاز داشتند، یعنی گناه و شر در خلقت، اکنون همگی از بین رفته‌اند. اکنون، به همین دلیل چون خدا و بره در مرکز شهر هستند و معبد هستند، و حضور خدا اکنون با کل شهر و کل خلقت جدید همسو است، یوحنا می‌تواند بگوید که نیازی به خورشید یا ماه نیست. چرا؟ اولاً، زیرا سنگ‌های قیمتی نور می‌دهند، اما مهم‌تر از آن، یوحنا به ما می‌گوید زیرا خدا و بره نور آن هستند.

احتمالاً باید تصویر چراغ را به عنوان تصویری از معبد درک کنیم. خدا و بره نور آن هستند. بره چراغ آن است، به طوری که بار دیگر، این مکان، این معبد، یک پناهگاه است که کاملاً با حضور خدا آمیخته شده است.

اما اکنون، حضور خدا محدود به یک معبد فیزیکی در گوشه‌ای از شهر نیست. کل شهر، اورشلیم جدید، و به نظر من کل خلقت جدید، اکنون یک معبد مقدس است که خدا در آن ساکن است. به نظر من، یوحنا تقریباً همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، به روشنی بیان می‌کند که اگر تمام اشارات عهد عتیق را حذف کنید، چیز زیادی در این رؤیا باقی نمی‌ماند.

اما اشعیا نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. جالب است که حزقیال بخش اول رؤیا را به همراه اشعیا ۵۴ تحت الشعاع قرار داده است. اما اکنون یوحنا قصد دارد عمدتاً از متن اشعیا، به ویژه ۶۰-۶۳، استفاده کند.

سپس، در فصل ۲۲، یوحنا به الگوی حزقیال خود، یعنی حزقیال فصل ۴۷، بازمی‌گردد. اما در فصل ۶۰ و آیه ۱۹، یوحنا در فصل ۶۰ می‌گوید، اشعیا در زمینه‌ی احیای قوم خدا در آخرالزمان است. اشعیا می‌گوید دیگر خورشید در روز نور تو نخواهد بود و ماه نیز بر تو نخواهد تابید، زیرا خداوند نور جاودان تو...» خواهد بود و خدای تو جلال تو «بنابراین، اشعیا ۶۰ الگویی را در اینجا برای یوحنا فراهم می‌کند تا بگوید نیازی به درخشش خورشید یا ماه در خلقت جدید یا تأمین نور نیست، زیرا خدا و بره اکنون نور آن هستند.

توجه داشته باشید که یوحنا بره را نیز به عنوان نور دهنده اضافه می‌کند. اما این شهری است که چنان با جلال خدا، شکوه باشکوه او و حضور او عجین شده است که نیازی به تحقق اشعیا ۶۰ نیست؛ نیازی به نور نیست. اگر به سه آیه اول اشعیا ۶۰ برگردید، ... "برخیز، بدرخش، زیرا نور تو آمده است و جلال خداوند بر تو طلوع می‌کند."

بین، تاریکی زمین را پوشانده و تاریکی غلیظ بر قوم‌ها سایه افکنده است، اما خداوند بر تو طلوع می‌کند و «جلال او بر تو ظاهر می‌شود». من همین‌جا توقف می‌کنم و آیه ۳ را در یک لحظه می‌خوانم، زیرا یوحنا نیز به آیه ۳ اشاره می‌کند. اما نکته مهم این است که بیشتر نشان دهیم که این معبدی است که حضور خدا اکنون، با کل شهر، مردم و در واقع کل اورشلیم جدید به عنوان یک معبد مقدس که خدا در آن ساکن است گسترده شده است. جالب است که یوحنا در ادامه و در آیه ۲۵، این رؤیا را نیز توصیف می‌کند...: زیرا «و متوجه می‌شود که چگونه اینها بر یکدیگر بنا می‌شوند. بنابراین اول از همه، خدا و بره کل شهر، مردم و معبد را پر می‌کنند و چون آنها معبد هستند، نیازی به معبد دیگری نیست.

اما همچنین به این دلیل که آنها یک معبد هستند، زیرا جلال خدا تمام شهر را پر می‌کند، دیگر نیازی به خورشید یا ماه نیست. علاوه بر این، در آیه ۲۵ آمده است...: «از این رو، دروازه‌های آن در هیچ روزی بسته نخواهند شد، زیرا شبی وجود نخواهد داشت». دلیل آن کاملاً واضح به نظر می‌رسد این است که بستن دروازه‌ها در شب برای دور نگه داشتن بازدیدکنندگان یا دشمنان ناخواسته از شهر بوده است. اما اکنون نیازی به بستن دروازه‌ها نخواهد بود زیرا شبی وجود ندارد، زیرا جلال خدا شهر را پر می‌کند.

تصویر نمادین دیگری از امنیت ابدی قوم خدا در کمال آخرالزمانی. همچنین جالب است که شما دیواری در اطراف شهر دارید، اما هیچ دروازه‌ای روی آن وجود ندارد، یا حداقل هرگز بسته نمی‌شوند. بنابراین تقریباً انگار دیوارها غیرضروری هستند.

اما احتمالاً، قرار نیست خیلی تحت‌اللفظی به این موضوع نگاه کنیم، اما یک بار دیگر، فکر می‌کنم دیوارها، نشان‌دهنده و نماد بخشی از یک شهر معمولی هستند، چه اورشلیم یا هر شهر دیگری در قرن اول میلادی دروازه‌ها صرفاً بخشی از شهر هستند و در اینجا نماد امنیت قوم خدا هستند. و آنها آنقدر امن هستند که دروازه‌ها می‌توانند بدون هیچ ترسی از ورود آسیب از دروازه یا هر چیزی که به قوم خدا آسیب برساند یا آنها را آلوده کند، باز بمانند. بنابراین، نور در اینجا موضوع اصلی است، نوری که از حضور باشکوه خدا می‌آید، نوری که در جاهای دیگر عهد عتیق، به ویژه در ارتباط با حضور خدا، می‌یابید. نور نماد حضور خدا و سکونت او با قومش است.

با این حال، نور به شیوه‌ای دیگر عمل می‌کند، و آن جذب ملت‌ها است. به آیه ۲۴ توجه کنید: ملت‌ها در نور آن گام خواهند زد و پادشاهان زمین شکوه و جلال خود را به آن خواهند آورد. آیه ۲۶، جلال و افتخار ملت‌ها به آن آورده خواهد شد.

احتمالاً این دو آیه را باید بر اساس آیه اول، آیه ۲۴، فهمید، که می‌گوید این نور است که ملت‌ها را جذب می‌کند، این نور است که ملت‌ها را به خود جذب می‌کند. و سپس این واقعیت که درها در آیه ۲۵ باز

هستند، نه تنها نشان دهنده امنیت است و نیازی به نگرانی در مورد ورود بازدیدکنندگان ناخواسته نیست، بلکه دروازه‌ها نیز به دلیل آیه ۲۶ باز هستند تا جلال و افتخار ملت‌ها را دریافت کنند. حال، اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، و می‌خواهم کمی در مورد آن صحبت کنم.

اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که یوحنا بار دیگر به شدت به متن اشعیا وابسته است. به نظر می‌رسد آیه ۲۴ به طور خاص منعکس کننده فصل ۲ اشعیا است، که درست در ابتدای کتاب، این رؤیا یا این بیان نجات آخرالزمان را در اشعیا فصل ۲ و آغاز آیه ۲ می‌بینید، در روزهای آخر، کوه معبد خداوند به عنوان معبد اصلی در میان ملت‌ها برپا خواهد شد. بر فراز تپه‌ها برافراشته خواهد شد و همه ملت‌ها به سوی آن سرازیر خواهند شد.

و این در واقع یک مضمون مهم را در سراسر کتاب اشعیا مطرح می‌کند، که یکی از دلایلی است که یوحنا در این رؤیای آخرالزمانی به شدت به اشعیا استناد می‌کند، زیرا اشعیا شمول ملت‌ها را در رستگاری آخرالزمانی به تصویر می‌کشد. جذب ملت‌ها برای آمدن و پرستش خدا در اورشلیم. بنابراین همه ملت‌ها به سمت آن سرازیر خواهند شد.

بسیاری از مردم خواهند آمد و خواهند گفت: بیایید، بیایید به کوه خداوند، به خانه خدای اسرائیل برویم. او راه‌های خود را به ما خواهد آموخت تا در راه‌های او گام برداریم. کلام خداوند، شریعت از صهیون، کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.

او بین ملت‌ها داوری خواهد کرد و اختلافات را حل و فصل خواهد نمود. و من همین جا متوقف می‌شوم، اما می‌خواهم این تصویر ملت‌هایی را که به شهر سرازیر می‌شوند تا راه‌های خداوند را بیاموزند و در مسیرهای آن گام بردارند، بشناسید. حال، یوحنا، با انعکاس آن متن می‌گوید که ملت‌ها در نور آن گام خواهند برداشت.

فکر می‌کنم آن تصویر راه رفتن، مستقیماً از اشعیا ۲ آمده است. بنابراین آنچه این نشان می‌دهد این است که ملت‌ها در اینجا فقط نقش فرعی ایفا نمی‌کنند، بلکه ملت‌ها در واقع به عنوان بخشی از قوم خدا می‌آیند. این رویایی از تبدیل ملت‌ها برای تبدیل شدن به بخشی از قوم خدا است. ما همین مضمون را بعداً در فصل اشعیا در متنی که خواندیم می‌بینیم که نور را با اورشلیم جدید و نور خدا که اکنون شهر را پر می‌کند، در ۶۰ فصل ۶۰ مرتبط می‌کند.

ما آیات یک و دو را می‌خوانیم، اما سپس از آیه سه شروع می‌کنیم، پس از اینکه می‌گوییم تاریکی زمین را فرا گرفته است، اما خداوند بر شما طلوع خواهد کرد. جلال او بر شما ظاهر خواهد شد. جلال خداوند اکنون نور آنها خواهد بود.

حالا به آیه سوم توجه کنید: ملت‌ها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی روشنایی سپیده‌دم تو خواهند آمد. همچنین، به آیه پنجم توجه کنید، آنگاه خواهی درخشید و خواهی درخشید. قلبت از شادی خواهد تپید و سرشار خواهد شد.

ثروت دریاها برای تو آورده خواهد شد. ثروت ملت‌ها به تو رسیده است. در آیه ششم، گله‌های شتر به سرزمین تو خواهند آمد.

شتران جوان مدیان و عیفا و همه از سبا با طلا و بخور خواهند آمد و ستایش خداوند را اعلام خواهند کرد. و یک متن آخر، آیه 11، دروازه‌های تو همیشه باز خواهند ماند. آنها هرگز روز یا شب بسته نخواهند شد.

متنی که یوحنا به آن اشاره می‌کند تا مردم ثروت شما، ثروت ملت‌هایی که پادشاهانشان در صفوف پیروزمندانه رهبری می‌کردند، را بیاورند. به عبارت دیگر، نور برای جذب ملت‌ها عمل می‌کند و دروازه‌های باز برای دریافت هجوم ملت‌ها هستند و ثروت آنها را به اورشلیم جدید می‌آورند که در تحقق فصل ۶۰ اشعیا و فصل ۲ اشعیا نیز صادق است. حال، یکی از سوالاتی که این متن برای معرفی به شما مطرح می‌کند این است که این ملت‌هایی که اکنون وارد اورشلیم جدید می‌شوند چه کسانی هستند؟ تقریباً آنها را به عنوان کسانی که بیرون هستند و اکنون وارد می‌شوند، به تصویر می‌کشد.

این ملت‌ها چه کسانی هستند و چگونه می‌توانیم ورود آنها به اورشلیم جدید را درک کنیم؟ چگونه آنها بیرون بودند و حالا ظاهراً وارد می‌شوند؟ و دلیل اینکه من این را مطرح می‌کنم این است که وقتی به پایان فصل ۲۰ می‌رسید، هیچ کس باقی نمانده است. همه ملت‌ها داوری و نابود شده‌اند، همه آنها. بنابراین، فکر نمی‌کنم که لزوماً بتوانیم این را نیز درک کنیم.

اینها بازماندگان آن داوری هستند. شاید این درست باشد، اما مکاشفه در این مورد واضح نیست. مکاشفه به سادگی می‌گوید، تمام ملت‌هایی که برای نبرد گرد هم آمده‌اند، تمام پادشاهان زمین و تمام ملت‌ها، تک تک افراد، برده، آزاد، هر که باشند، اکنون در داوری آخر زمان خدا هلاک شده‌اند.

بنابراین، در پایان آیه ۲۰، هیچ کس باقی نمانده است. همه بدی‌ها، همه گناهان، همه کسانی که سرنوشت خود را با یک جانور در هم آمیخته‌اند، اکنون همه در یک صحنه نهایی داوری جامع حذف شده‌اند. بنابراین، این ملت‌ها از کجا آمده‌اند؟ آنها چه کسانی هستند و از کجا می‌آیند و چگونه وارد اورشلیم جدید می‌شوند؟ اجازه دهید سه یا چهار نکته را بیان کنم که امیدوارم به ما در حل این مسائل کمک کند.

اول از همه، فکر می‌کنم گنجاندن ملت‌ها در اینجا فقط به این دلیل اضافه شده است که این بخش از توهّم یوحنا مربوط به اشعیا ۶۰ است. بخشی از برنامه‌ی بازسازی در اشعیا، گنجاندن ملت‌ها است. بنابراین، یوحنا از اشعیا الهام گرفته است، بنابراین گنجاندن ملت‌ها بخشی از توهّم او در اشعیا ۶۰ و بقیه‌ی کتاب اشعیا خواهد بود.

اما، خواهیم دید که بیش از این است، زیرا شمول ملت‌ها، مردم از هر قبیله، زبان، لهجه و ملتی، از دیرباز تا به امروز، موضوع غالب آخرالزمان یوحنا بوده است. بنابراین، این باید چیزی بیش از یک توهّم برای اشعیا باشد، اما اگر یوحنا از تصویر اشعیا از احیا، احیای آخرالزمان پیروی می‌کند، طبیعی است که شمول ۶۰ ملت‌ها را نیز در نظر بگیرد، به خصوص از آنجایی که با مضمون او مبنی بر مردم از هر قبیله، زبان و زبانی مطابقت دارد. نکته دوم این است که ورود آنها به اورشلیم نباید خیلی تحت‌اللفظی تلقی شود، گویی آنها خارج از خلقت جدید هستند.

پس از اینکه خلقت جدید و اورشلیم جدید برقرار شدند، اکنون آنها خارج از آن هستند و اکنون می‌بینیم که سرانجام وارد آن می‌شوند. اما، این عبارت ورود به اورشلیم جدید احتمالاً فقط بخشی از زبان اشعیا است و یوحنا قصد ندارد ما آن را خیلی تحت‌اللفظی در نظر بگیریم، گویی آنها در مقطعی بیرون هستند. پس از رسیدن خلقت جدید، آنها بیرون هستند و اکنون وارد می‌شوند.

احتمالاً، ورود زمانی اتفاق می‌افتد که اورشلیم جدید از آسمان نازل شود، و هر کس دیگری وارد آن شود و بخشی از آن شود. اما، یوحنا علاقه‌ای ندارد که به ما بگوید چه زمانی آنها وارد می‌شوند یا اینکه آیا آنها بیرون هستند و آنها وارد می‌شوند. ما احتمالاً نباید آن زبان را به معنای تحت‌اللفظی کلمه به کلمه در نظر بگیریم، گویی آنها جایی در خلقت جدید بیرون هستند و آنها وارد می‌شوند.

یا بدتر از آن، برخی می‌گویند که اینها ملت‌هایی هستند که در دریاچه آتش مجازات شده‌اند و اکنون به آنها اجازه داده شده است که دریاچه آتش را ترک کرده و وارد اورشلیم جدید شوند. نه، یوحنا فقط از زبان اشعیا استفاده می‌کند و فکر نمی‌کنم منظورش این باشد که ما آن را با معنای تحت‌اللفظی جغرافیایی دقیق در نظر بگیریم. اما، او صرفاً می‌خواهد به فصل ۲، باب ۶۰ اشعیا اشاره کند.

حالا، سوالی که می‌خواهم در ادامه به آن پردازم این است که این ملت‌ها چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟ به خصوص از آنجایی که در پایان قرن بیستم، همه ملت‌ها داوری شده‌اند. ظاهراً دیگر هیچ ملتی باقی نمانده است. هیچ پادشاهی بر زمین وجود ندارد.

هیچ ملتی وجود ندارد. کسانی که با قوم خدا، ملت‌ها و پادشاهان زمین مخالفت کرده‌اند، این زبان کسانی است که نابود شده‌اند، کسانی که توسط وحش فریب خورده‌اند تا با وحش ارتباط برقرار کنند و با وحش تباری کنند و با وحش زنا کنند. پادشاهان زمین و ملت‌ها چنین کسانی هستند.

و آنها در فصل‌های ۱۹ و ۲۰ داوری و نابود شده‌اند. و در پایان فصل ۲۰، ظاهراً هیچ کس باقی نمانده است. بنابراین، ملت‌ها و پادشاهانی که اکنون جذب نور اورشلیم جدید شده‌اند، چه کسانی هستند؟ کسانی که اکنون از دروازه‌های باز عبور می‌کنند تا جلال خود را به آن بیاورند، کالاهای خود را به آن اهدا کنند، اکنون بیایند و در نور آن قدم بزنند و خدا را پرستند؟ به عبارت دیگر، ظاهراً اینها ملت‌هایی هستند که تغییر دین داده‌اند و اکنون بخشی از قوم آخرالزمانی خدا هستند و اکنون وارد اورشلیم جدید می‌شوند.

آنها چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟ در بخش بعدی، کمی وقت صرف خواهیم کرد تا این موضوع را روشن کنیم و سعی کنیم یک راه حل ممکن، یک روش ممکن برای نگاه به این ویژگی مکاشفه ۲۱ و اورشلیم جدید، ارائه دهیم.

من دکتر دیو متیوسن هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این سخنرانی ۲۹ در مورد مکاشفه عروس، اورشلیم جدید، ادامه دارد، ۲۱.